

پرومته افسار گسیخته

نقدی بر «موبی دیک» / اثر هرمان ملویل

● کارلوس فونتنس

○ محمد حسن سجودی

هرمان ملویل (۱۸۹۱-۱۸۱۹)؛ نویسنده آمریکایی که تجربه‌های دریایی خود را اساس نوشته‌هایش قرار داده است، تا زنده بود توجه زیادی را جلب نکرد و تنها سی سال پس از مرگش منتقدان، او را از بزرگترین نویسندگان آمریکایی معرفی کردند. در میان چهارده اثری که نوشته، «موبی دیک» بحث و جدل‌های بیشتری برانگیخته است. این داستان، سرگذشت کاپیتان اهب و دارودسته او در پی شکار وال توانمندی به نام موبی دیک است؛ اثری نمادگونه و فلسفی که به بررسی نیکی، بدی، ضعف‌ها و بلند پروازی‌های انسان می‌پردازد. دو اثر دیگر او به نام‌های «تاییی، ۱۸۴۷» و «بیلی باد، ۱۹۲۴» که پس از مرگ نویسنده به چاپ رسید، بیشتر از نوشته‌های دیگرش که شعر و سفرنامه‌ها را نیز دربر می‌گیرد، شناخته شده‌اند.

کارلوس فونتنس (۱۹۲۸...): نویسنده معاصر مکزیک که خود از داستان‌نویسان سرشناس امروز است و خالق آثاری چون: «هوای پاک، ۱۹۵۸»، «مرگ آرتمیو کروز، ۱۹۶۲»، «تغییر پوست، ۱۹۶۷»، «ترا نوسترا، ۱۹۷۵» و آثار متعدد دیگر، با دیدگاه خاص خود، به این اثر نگریسته و ابعاد تازه‌ای از آن را برای خوانندگان روشن کرده است.

«موبی دیک» سرگذشت مبارزه کاپیتان اهب با وال سفید است. این تفسیر موجز درباره شگرف‌ترین اثر ادبی قرن نوزدهم ایالات متحده، ممکن است گویای همه چیز باشد و شاید هم چیزی را بیان نکند. موبی دیک چیست؟ موبی دیک سرگذشت عظیم و کش‌دار دریاست. گزارش سترگ صنعت روغن‌گیری از وال سفید است. سرود ستایش طبیعت، کار و حرمت انسان است. اثر والای نمادگونه‌ای درباره وضع انسان و پیشگویی رویدادهایی است که در زمان ما رخ می‌دهد. پوسته ضخیمی است بر سراسر هسته سیاسی و معنوی ایالات متحده.

اما پرداختن به جزئیاتی از این گونه، سرانجام ما را به جایی ره نمی‌برد. موبی دیک اثر هنری خوشایند و فناناپذیری است که ارزش خود را در ابعاد نامحدود و با اهمیت، گام به گام بیان می‌کند. امروزه موبی دیک برای ما معانی گوناگونی را القاء می‌کند که احتمالاً با آن چه خوانندگان در گذشته از آن استنباط می‌کردند فرق دارد، و چه بسا آیندگان نیز آن را طور دیگری بفهمند. کوشش ما بر آن است تا درباره آشکارترین پیام کتاب، یعنی مبارزه اهب بر ضد موبی دیک با تأمل سخن بگوییم.

واقعه در پهناورترین، ژرف‌ترین و عریان‌ترین صحنه، یعنی دریا رخ می‌دهد. همان‌گونه که اسماعیل - راوی داستان - در همان ابتدا بیان می‌کند، آب و اندیشه همواره به هم پیوسته است. ملویل در برابرمان چشم‌اندازی جاودانه و «همواره هنوز جوان» را می‌گستراند. در این طبیعت باز و بخشنده که آغشته به نجوای رنگ‌هاست، سنت نویسندگانی چون هومر^۱، کاموننس^۲ و شکسپیر که بر توتوزبانان را بر ملویل تابانده‌اند تداوم یافته است. دریا بخشنده و راه آزمندانه است؛ «رگبار نرمی به جانب بادگیر،

چه پادشاهان‌های دوست داشتی! باید به سویی برافراشته شده باشند - به سویی دیگر غیر از سرزمین معمولی، که پر نخل تر از نخلستان هاست.» اما دریایی است که دست کمی از دریای هراسناک و ویرانگری ندارد که «چونان کردن افزاخته عارهای خشمگین» سر بر می‌آورد تا کودکان خود را به هلاکت برساند. حتی سر بر قدرت‌ترین وال‌ها را بر صخره‌ها و تنه‌های کشتی‌های درهم شکسته می‌کوبد. این دریا، جایگاه مداوم با آفرینی تراغزانه و نمودسازی انسان است که نجوای همیشگی‌اش در گوش‌های او چونان دو صدف در گوش‌های یوحنا در برابر خدا، باقی مانده است. خلاصه، دریا آینه انسان است که او در برابری می‌تواند یا همه دنیا را نظاره کند و یا تنها معدن نارسیسوس^۳ را ببیند.

مردها به دریا می‌روند تا وال شکار کنند و از روشن آن روستایی برافروزند. مالدیل با دشواری و شکیبایی کاملاً حرفه‌ای درباره این حیوان، چگونگی سکار آن و جذبش به صنعت داخل کشتی، اطلاعات دقیقی فراهم می‌آورد. پس از ارائه طبقه‌بندی مفصلی از وال‌ها، تاریخ زندگی، توصیف ظاهری و باطنی‌شان را به میان می‌کشد و جامعه‌شناسی وال‌ها را نیز بررسی می‌کند. به مکتب وال‌ها، زندگانی عاشقانه‌شان، آداب و رسوم جمعی و تولید حیوان در مرداب‌های اندونزی می‌پردازد. نویسنده در جایی که انسان در حالت شکار با وال روبه‌رو می‌شود، صحنه‌هایی از زیبایی هومری می‌آفریند:

«اکنون جزر سرخ از همه جانب هیولا، شبه نیهای جاری بر سراسر شب پنه فرد می‌ریخت. پیکر شکنجه‌دهنده وال نه در آب شور، که در خون بی‌غذیه خوبی که تا مسافت مایی از پشت قایق غل می‌زد و می‌جوشید، آفتاب نابی بر فرازترین استخر لرغوانی در میان دریا بازی می‌کرد و بازتاب خود را به درون هر صوری می‌تابانده آن سان که همگی‌شان در چشم یکدیگر به صورت سرخ‌پرستان می‌درخشیدند.»

قایق‌های وال‌گیری، فن زوبین‌اندازی، مسیری که بیموده می‌شود، حفاظت از وال تا رسیدن به کشتی، خطر تعقیب کوسه‌ها، انتقال قسمت‌های مفید وال به عرضه کشتی و تدفین جانور، همه اینها با نثری دقیق و غنی توصیف شده است. حال مردها به سرکار می‌روند. روغن غمظ حیوان که هیولاوار از دکل کشتی آویزان است از سرش کشیده می‌شود. چنگک‌ها، تکه‌های روغن‌دار بند را می‌تکافند. کارگران، پارچه را در اتاق روغن می‌نمانند. تصفیه‌کنندگان روغن، میان دکل‌ها به کار می‌پردازند. مانده‌های هیکل وال در چربی خود می‌سوزد و کشتی، به نظر، چونان پرده مشتعلی می‌آید.

ملویل نثری حماسی می‌نویسد، اما این نثر با نثر حماسی کلاسیک

متفاوت است. نثری است که فیزیکی سیاسی، اخلاقی یا جنگی را نمی‌سازد. حماسه او، حماسه صنعت و اشعار دموکراتیک است که از راه فن، سرود جبرگی بر طبیعت را سر می‌دهد. در این دنیای جدید، اصالت، میثاقی نیست که از راه سلسله‌مراتب انتقال یابند، بلکه از راه برادری انسان‌ها با نژادها حاصل می‌شود. همه آنان بر اثر کاری مشترک، در راهی مشترک گام برمی‌دارند. سرنشینان کشتی وال‌گیری پکوبود را سرخ‌پوستان، تایتی‌ها، هلندی‌ها، شیلیایی‌ها، اسپانیایی‌ها و آمریکای شمالی‌ها تشکیل می‌دهند که همگی در انجام این کار تهورآمیز صنعتی سهیم هستند. ملویل تأکید دارد که این اصالت، بین کاپیتان‌های صنایع، کاشفان و شکارچیان به وجود آمده است. پس نثری اتفاقی نیست که نویسنده در فصلی بسیار زیبا، دریا و چمنزار را با هم مقایسه می‌کند. حماسه ایالات متحده نیز در قرن نوزدهم به روی چمنزارها پدید آمد. بوئیان^۴، هوستون^۵ و گراکت^۶ قهرمانان آن حماسه، درست همان مردان معمولی هستند که موهبت این اصالت را در شجاعت‌شان، دید اقتصادی‌شان و استعداد سازمان دادن‌شان در کار دارا بودند. آنان بودند که به گونه‌ای تصادفی به جمعیت پراکنده‌ای که اتفاقی با هم ترکیب شده بود، جهت دادند. در کشتی پکوبود نیز به همان گونه، پراکنده‌ترین عناصر مهاجرتی گرد هم آمده بودند.

اسماعیل نمونه مجسمی از مقام یک کارگر است. او ملاحی تمام‌عیار است، نه پیش و نه کم، که با پذیرفتن سرنوشت خود و ذهن آماده به دریا می‌رود: «درست در جلو دکل، قرار گرفته در جلوی عرضه کشتی، بر فراز شاه دکل.» مقام او در آزادی سرنوشت و دیدگاه ساده اما ثابت اوست که می‌گوید: «باید وال‌گیر بشوم.» سرنوشتی که با طنز آمیخته است. اسماعیل چنین می‌اندیشد: «در این کار عجیب و غریب و درهم و برهم، مواقع و زمان‌هایی شگفت‌آور وجود دارد که ما به آن زندگی می‌گوییم، هنگامی که مردی تمامی این جهان را یک شوخی عملی تصور می‌کند. اگر چه به مضمون آن که و بیش بی می‌بود، اما بیشتر منظور، می‌شود که این لطیفه به هیچ کس مربوط نمی‌شود جز خودش.» طنز آری، اما بدون توهین. راوی که در عین حال به کمبود مادی و قرانت روحیه‌اش آگاهی دارد، بلافاصله چنین می‌اندیشد: «کیست که برده نیست؟» برای اسماعیل راه‌حل این مشکل در همبستگی است. فصل‌های نخستین کتاب تشریح دوستی محکم ملاح جوان، یعنی اسماعیل، با کوییکگ^۷ زوبین‌انداز آدم‌خور است. در طول چند صفحه، متوجه می‌شویم که کوییکگ زوبین‌انداز، مرد گستاخی را که چند لحظه پیش، او را استهزا می‌کرده از شرقتن شدن نجات می‌دهد و با این کار، عملی از همبستگی را به نمایش می‌گذارد: «در سراسر نصف‌النهار، دنیا

شرکت سهامی تضامنی است. ما آدم‌خورها بایستی به این مسیحی‌ها کمک کنیم.» مضمون جاافتاده است، فصل‌های طولانی به کار جمعی به صورتی زنده تحول یافته است. پس به خاطر داشته باشیم که دنیای ایشان را همسنگی دموکراتیک، متحد می‌سازد و کاپیتان اهب را وامی‌دارد تا دیوانه‌وار به تعقیب موبی‌دیک بپردازد. کشتی او جهان کوچکی است از همه نژادها که مجازش می‌دارد تا آن را به سوی هلاکت و نابودی براند.

کشتی بکوبود از ناتوکت^{۱۰} در نیوانگلند به عزم سفری دور و دراز، سراسر آنلانتیک جنوبی، گرداگرد دماغه امید، پهنا اقیانوس هند و تنگه ها^{۱۱} را درمی‌نوردد و به سوی آب‌های اقیانوس آرام که قلمرو موبی‌دیک است با دیان برمی‌افزاید. کاپیتان کشتی بی‌درنگ به کارکنان و جانشینان هشدار می‌دهد که هدف واقعی از این سفر، تعقیب وال نیست، بلکه در نهایت امر، قصد کشتن آن است. آتش فرمان مهیج اهب در میان کارکنان کشتی، حالتی چونان جنگ صلیبی راه می‌اندازد. برای اولین کسی که وال بسوی رابینند، بر دکل کشتی سکه طلای اسپانیایی کوبیده‌اند. از این رو اشتباهی ملاحظان از دیدار آن سکه تیز می‌شود. آیا اهب گروه سرنشینان کشتی بکوبود را منحرف می‌کرده است؟ این موضوعی است که مالکان کشتی، یعنی کاپیتان په لگ^{۱۲} و کاپیتان بیلداد^{۱۳} بایستی به آن می‌اندیشیدند. این گوئیگرهای^{۱۴} خشک‌مقدس، با طماعی‌های خود، نمایندگان دنیایی از فردگرایی تصنعی هستند که کشتی وال‌گیری و کارکنان نامتجانسش را پشت سر گذاشته‌اند. ملویل ما را وامی‌دارد تا با شباهت‌های موجود در په لگ و بیلداد به این مرحله از درک برسیم که اعتقاد انسان یک چیز است و این دنیای عملی چیز دیگر. په لگ و بیلداد کاتولیک‌های مدیریت‌انهای نیستند. آن دو بیشتر از پارساهای نوردیکی^{۱۵} به حساب می‌آیند که چون عقیده دارند مسائلات وارونه شده، مذهبی بودنشان، ظاهری و دنیایی بودنشان، باطنی است. از همین رو، برای نمونه په لگ با ارباب گوئیگویی خود از آمریکای شمالی به سراسر دنیا سفر کرده، در حالی که خود را از همه تأثیرات خارجی مصون داشته است؛ «سراسر زندگی بعدی او در دریا و دیوار بسیاری موجودات زیبا و برهنه جزیره‌های پیرامون دماغه هورن^{۱۶}، اندک تأثیری در طبع اصیل گوئیگویی او نکرده و حتی گوشه زیر جامه‌اش را هم نچربانیده بود.» این جهانگردان قرن نوزدهم، این «کاسبکارانی» که به دنیا چشم دوخته بودند ولی چیزی از آن ندیده بودند، به خود می‌قبولانند که تعهد دارند برای گوئیگویی که از ضمیر بت‌پرستی چیزی سر در نمی‌آورد، موعظه کنند. پولینزی^{۱۷} ناآرام است. او با دنیای ضدعقونی شده آمریکای شمالی توافق ندارد. په لگ فریاد می‌کند: «ای سر ظلمت! من باید وظیفه خود را نسبت به تو انجام بدم. من یکی

از مالکان این کشتی هستم و نسبت به روح همه جانشینان احساسی علاوه می‌کنم؛ آنگه تو هنوز به اصول بت‌پرستی حودت چسبیدی. که سخت از اون وحشت دارم، به تو اشامی می‌کنم که همیشه برده شیطان باقی مان، از خمشی که فرامی‌رسد روی گردان، آه، از چاله آتشین فاصله بگیر!»

این گوئیگویی بی‌اعتنا به هر چیزی دیگر، بایستی نجات داده شود و به رغم خواست خود به دنیای خوب آمریکای شمالی‌ها یا بگذارد. مردم آمریکای لاتین، به ویژه با این سبک نصیحت، یا این طلغیان احساسات سرتیک کشتی بکوبود زیاد آشنا هستند. ملویل پس از آن، این فایده‌نگری کورکورانه به لگ و بیلداد را به مسخره می‌گیرد:

«ای شما زوسین اندازها! قایق‌ها را می‌موقع پایین نبرید. قیمت تخته‌چوب سفید سالی سه درصد بیشتر بالا نمی‌رود. دعاخواندن‌تان را هم فراموش نکنید.

... آقایان! روزهای تعطیل زیاد دنبال وال نکنید، البته اگر فرصت مناسبی پیش آمد از دست ندهید که در حکم کفران نعمت است... آقای فلاسکا! اگر در جزیره‌ها پیاده شدید از زنا با پری‌هیزید».

این ملنز درخورد ستایش، با درهم آمیختن لاتین‌ها و متاهی، و جلوه بهشت باب‌های الوارهای چوب سرو، خطاهای تگرشی را که مشتاق تبه‌تبه خود و بی‌تقصیر جلوه دادن خویش است، در قالب برجسته و نمایانی می‌ریزد. با این وجود، خود ملویل هم در همان عدم درک چیزهایی که محکوم می‌کند مقصر است. انسان می‌خواهد باور کند که نبردهای آپاکوچو^{۱۸} و مایپیرو^{۱۹} هیچ‌گاه رخ نداده است، زیرا بنا به تفسیر او، تنها در نتیجه کردارهای سخاوتمندان^{۲۰} وال‌گیران ایالات متحده است که در پرو، بولیوی و شیلی «دموکراسی‌های جاودانی» برقرار شده است، چنین شواهدی از حقیقت وارونه شده، خود آنان را هم به صحت پیشگویی رهنمون نمی‌کند. په هر ترتیب استارباک^{۲۱} - نخستین رفیق اهب - سوادملن مفاصد او را بیان می‌کند: «... من اینجا آمده‌ام تا وال شکار کنم. نه آن که به دنبال انتقام‌جویی فرمانده خود بروم. کاپیتان اهب! تازه اگر این وال‌ها را بگیری انتقام تو چند بشک روزی دارد؛ هر چه باشد در بازار ناتوکت خودمان چندان ارزشی ندارد».

با این حال، هیجان اهب، با اصالت عدل استارباک که از حیث نیروی اخلاقی بسی ضعیف‌تر است فرو نمی‌نشیند. تقوای استارباک به همان اندازه غیر مسئول است که میانه‌حالی فلاسکا، یا بی‌تفاوتی شوخی‌آمیز است. مجاب شدن‌های او به آدم خوبی می‌ماند که از عقل سلیم برخوردار است. با این حال به خود اجازه می‌دهد تا در دست اهب به سوی انتقام‌جویی و مرگ پیش رانده شود. یک شبه، استارباک تفنگی را به جانب سر اهب که

خفته است - نشانه می‌گیرد. ولی او، پروتوس مردهای است که با قیصر آمریکای شمالی روبه‌رو شده است. از خود می‌پرسد: «ولی آیا راه چاره دیگری نیست؟ هیچ راه شرعی به جا نمانده؟» خاطره او را از جنتی که در شرف وقوع است کنار می‌کشد. خاطره زن، خاطره کودکان و خاطره خانه، می‌لش را به سوی آنان می‌کشاند. از سوی دیگر اهب، نسبت به اخلاقیات، خاطره یا میز و هوس بی تفاوت است و به فروبردن سر خود در مصائب و بلاها ادامه می‌دهد. نه نیکی میانه‌حال، نه خودپسندی و نه اندیشه معقولانه، هیچ یک از اینها قادر به دفع این فاجعه نیست.

سفر پیکوید یا پیش‌اخطارهای دچار طاعون شدن آغاز شده است. سرنوشت شوم کشتی را که هنوز به دکل مهار شده، لیاپس پیر پیش‌بینی کرده است. سکه طلای اسپانیایی برای استارباک، تداعی نوشته بالتازار^{۲۰} است. گابریل متعصب، بلا را از بطری بزرگ شامباین بیشگویی می‌کند. کودکی‌گنگ، دستور ساختن تابوت خود را می‌دهد. بخار سوزانی که از آب دادن زوبین ساخته شده، برای پرتاب به موبی‌دیک برمی‌آید، به صورت اهب می‌خورد. کاپیتان می‌پرسد: «پرت^{۲۱} ... می‌خوای منو داغ کنی؟ ... پس من دانتس و سیله^{۲۲} داغ کردن خودمو تو کوره می‌ساختم؟» کنایه انجیلی اشتباه‌ناپذیر است. اهب گروهی از پارسی‌های وحشی^{۲۳} را به سرکردگی شخصی به نام فتح‌الله به طور قاچاق، برای شکار وال ذخیره نگه داشته است. فتح‌الله، وقتی در گونی اهب حرف می‌زند، تمامی پیش‌اخطارها را در یک جمله خلاصه می‌کند: تنش‌کشی یا پره‌ای تزئینی در امواج اقیانوس شناور بود. اهب همان‌طور که تصمیم گرفته، ارتفاع‌سنج را خراب می‌کند. شعله سپید آتش سنت‌المو^{۲۴} بر فراز سر دکل‌ها بازی می‌کند. در هر صورت این علامتی است برای همه. سرانجام حالت فاجعه قریب‌الوقوع بر حول و حوش دیوانگی پیب^{۲۵}، پسرک زندگی بدله‌گم می‌گردد که پادو کشتی است. تصویر ذهنی لاورنس^{۲۶} گشته می‌شود: «بچه خرفتم خورشید، دست در دست با دیوانه شمالی. کاپیتان و ارباب^{۲۷}». پیب دیوانه و جاهل در حقیقت برای اهب، این پرومته سفید و مغرور شریک مهلکی است. ما حقیقت و پیش‌گویی را به مانند دل‌تک شاه‌لیو از زبان او می‌شنویم. نویسنده فریاد می‌زند: «آه پیب! خنده شیطانی، چشم بیکار ولی بی‌قرار تو، تمامی اداهای عجیب و غریب، بی‌معنا با فاجعه کشتی مایخولیایی به هم نیامیخته و آن را به استهزا نگرفته است!»

آن‌گاه وال سفید غول‌پیکر، آفریده دست اهب و غایت آرزویش چیزی نمی‌جوید جز برای اید شناور بودن در لامکان و جاودان ماندن در زمان. تنه او جنگلی است از تیزه‌ها، پیکر عریان، پنجه پیچیده، بیشانی چین‌دار و سفید، کوهان سپید و اهرمی‌وار، مطلق، بی‌شکل، بی‌گناه و تباه، پیکر

غول‌آسایی از یک رنگ که همه رنگ‌ها را در بر دارد. رنگ بی‌رنگ «... این وجود رنگارنگ و بی‌منبع وحشت‌های غیرقابل بیان وال، که پیش از همه زمان‌ها بوده و لازم است که پس از پایان گرفتن همه اعصار انسانی باز هم وجود داشته باشد.»

هنوز همه چیز - صحنه وسیع، جهان کوچک که پیکوید است، حالت پیش‌اخطار و گزارش جزئیات - در میان صفحه‌های کتاب موبی‌دیک می‌چرخد و شخصیت روپوش گرفته کاپیتان اهب را مدام به شیوه درشت‌نمایی نشان می‌دهد. اهب، بی‌باک و ملعون، قهرمان فاجعه‌ای ناگزیر است که اثر را شکل واحدی می‌بخشد و به آن معنا می‌دهد. خارق‌العاده بودن و به تقریب قهرمانی‌اش از همان حضور نخستین آشکار است: انسان بزرگی بی‌خدا و خداوار! چهره سوخته‌شده، شبیه کنده چوبی که آتش در یافته قادر به سوزاندنش نیست؛ «تمامی هیكل بلند و چهارشانه‌اش گویی از برنز سخت ساخته شده و چونان مجسمه بونزی پرسیه نویس^{۲۷} - اثر چلینی^{۲۸} - آن را در قالبی تغییرناپذیر ریخته‌اند.» و چیزی فراتر از انسان: آه‌ای اهب! آن چه را که در تو بزرگ شد، ناگزیر بایستی از آسمان‌ها دست به سویس دراز کرد و دنبالت آن به اعماق دریا رفت و در هوای نامجسم به آن شکل داد. بی‌تردید ما در برابر خود شخصیت ممتازی داریم که سوای تمامی ارکان‌های شخصیت‌سازی، سبکی انسانی و نهایت موقیت بشری را خلاصه می‌کند. اهب، همان‌گونه که امرسون^{۲۹} درباره آرمان مرد آمریکای شمالی نظر می‌دهد که به خود متکی است، در مرحله نخست مردی مثبت، مستقل، خودسر و متکی به خود به نظر می‌رسد. این مرد متکی به اعمال خود، کشتی حامل افرادی را رهبری می‌کند که محتاج یکدیگرند. آمد و رفت اهب در پیرامون کشتی و سخنرانی‌های درازمدتش به نظر شگفت می‌آید. گویی نیروی حیاتی درونش می‌غرد. او فرماندهای کاری و شایسته است و مناسب یا مأموریتی که به عهده گرفته؛ زیرا به هر نوع دگرگونی سفرهای خطرناک و درازمدت خو گرفته است. پس فرانسوی و وظیفه عملی - مهارت و زبردستی و کفایت فنی - اوست که در پهنه دریا به جست‌وجوی موبی‌دیک می‌تازد؛ همان حیوانی که یکی از اعضای بنفش را فلج کرده است: «موبی‌دیک فک پایینی خود را که به شکل داس است به زیر خود کشیده، ساق پای اهب را مثل دروگری که ساق علفی را در حزرعه درو کند، کننده و برده بود.»

سفر اهب سفر انتقام از روی تفر است و انتقامی که آشکارا با جاشوها هم رابطه برقرار می‌کند؛ «آی شما زوبین اندازها! بنوشید، آی شما! افرادی که بر کمانه قایق وال‌گیری می‌ایستید، بنوشید و قسم یاد کنید که مرده یاد موبی‌دیک! اگر ما موبی‌دیک را تا پای جان دنبال نکنیم، خدا همه ما را

ناورد کند»

اهب هیچ تبلیغ دیگری جز حضور آتشین خود ندارد؛ او ملاحظان و ادر هیجانی وحشیانه و مرموز سپهر می‌کند. هر ساله تنفر کینه‌دار کابستان را از آن خود احساس می‌کند. هیچ چیز نمی‌تواند تشنگی انتقام اهب را فرو نشانده پیش اذخه‌ارها. نه عقل سلیم استارباک، نه توصیف‌های هراسناک دشمن از جانب ملاحظان کشتی‌های دیگور. اراده اهب تنها از فرمان‌های خود او پیروی می‌کند. تهور فردی یا بستنی به اثبات نهایمی برسد؛ سرک وال دمفد، سرک «آن دیگری» است. چه دلیلی بهتر از خودپرستی ما که خودپرستی دیگری را از بین می‌بریم.

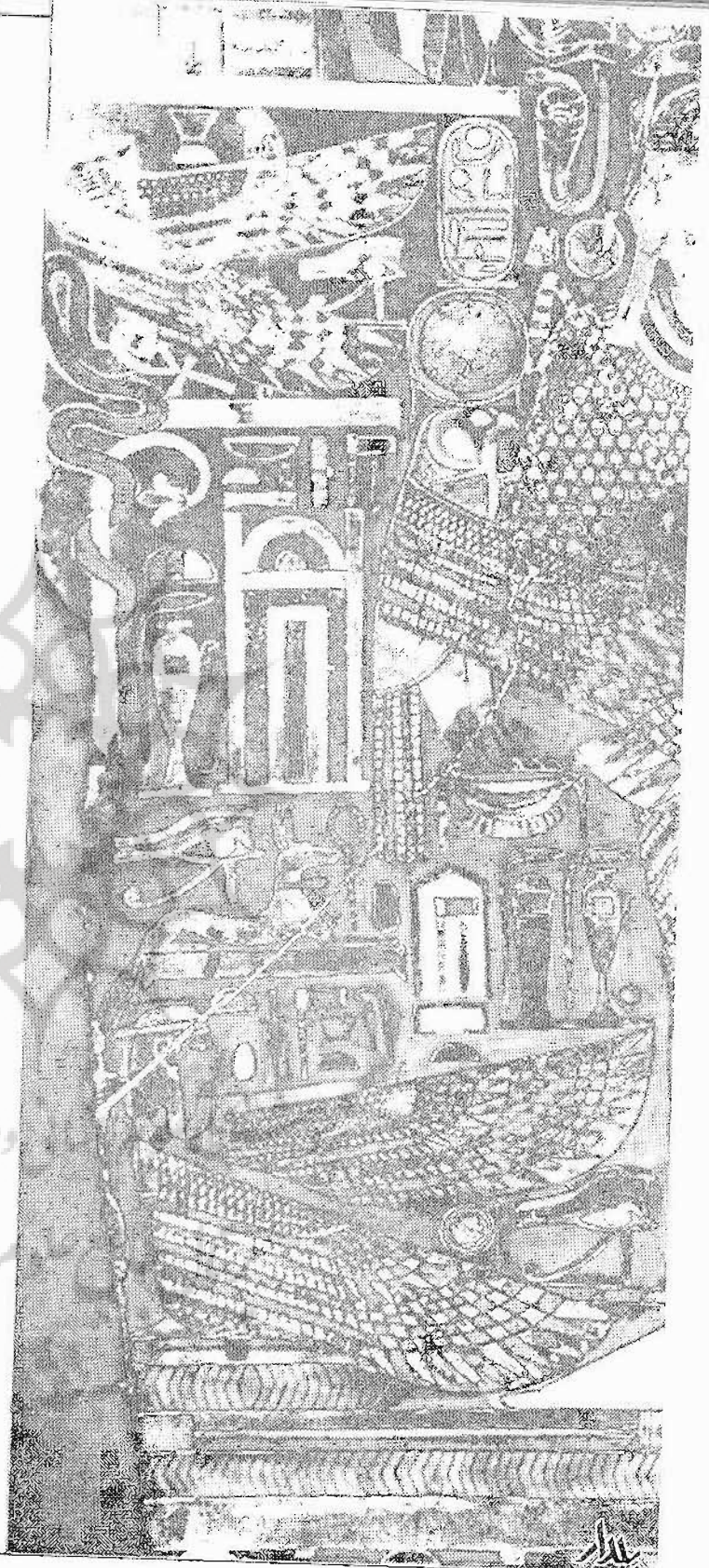
پس آشتی ناپذیران چه کسانی هستند؟ اهب کیست؟ آیا همان ناورد که گفته شد او نمونه مجسم انسانی است که بر ضد طبیعت کور عمل می‌کنند؟ آیا نمونه مجسم شور و شوقی است که از طرف انسان، غیر عقلانی بودن را بر کرسی اثبات می‌نشانند؟ این مسائل اهب را با خیر و وال را با سر برابر می‌کند که به علائق مانیکوری برمی‌گردد؛ مأخذی برای خدا شمی‌های خود کابستان:

«آنها خراب می‌کند که من دیوانه‌ام... اما من اسیر شیطانم. جزونی هستم که دیوانه شده! آن دیوانگی رحمتی که تنها برای درک خود آرام است... من حسد می‌کنم! هیچ مانعی نیست، در این راه آهنگین هیچ مانعی وجود ندارد... من بد درک عالی دست یافته‌ام، فوسادگی ندارم، از قدرت لذت می‌برم... جانم در وسط نیست است!»

اهب در این سخنرانی با خود روبه‌رو می‌گردد. ولی میل او به دانستن باعث می‌شود تا نتواند در غرور از خود بی‌خود شدن و خودپرستی فردی که در درونش به وجود آمده غالب آید.

این عمل خودسرانه بر ضد چه چیز جهت داده شده است؟ مویس دیک چیست؟ همان طور که اهب نمونه مجسم خیر نیست، مویس دیک هم نمی‌تواند نماینده شر باشد. مویس مراقب است تا با به این‌بام اصلی وال سفید اشاره کند که به گوناگونی طبیعت است؛ زیبا و وحشتناک، منبع نیروی و هلاکت، فضای کسرت‌های است سرشار از لذت اهلی کردن. توأم با هراسی غیرقابل بیان. استارباک درست می‌گوید که وال به دنبال اهب نمی‌گردد. این اهب است که وال را می‌جوید، زمین‌های که اهب نشانده‌های سیماری کشنده‌اش را بر پهنه آن متجلی کرده است.

برای اهب دیوانه، تمامی آن همه دیوانگی‌ها و زجرها، همه آن چه پشت چیزها را به لرزه درمی‌آورد، همه حقیقت یا بدخواهی که در آن است؛ تمامی آن چیزی که منتر را می‌تواند و گوید هم می‌آورد و شکل می‌دهد؛ تمامی شیفت‌های ثابت زندگی و تفکر و همه شرهای به‌طور آشکار



تشخص یافته عملاً امکان تهاجم به موبی دیک را پدید آورده است. او مجموع تمامی خشم و نفرت عمومی را که کل تبار او از آدم ابوالبشر تا خود او احساس کرده، بر کوهان سپید وال انباشته است...

از صحبت مردی که خود را اشرف مخلوقات می‌پندارد، آشکار است که هیچ راهی برایش نمانده، جز این که خود را فدای ریشه‌کن کردن این بیماری کند. و اگر این کار موجب مرگ پیشوا و پیروانش گردد چه باک! او نمی‌خواهد که پیش‌گویی‌های ندای عقل را بشنود. اهب؟ یک گنوستیک^{۳۰} است. مانوی^{۳۱} است، پارسا^{۳۲} است. آمیخته‌ای است از فردگرایی و ضد تجمع جریان‌های دوران نوین. اهب کالون^{۳۳} و لاک^{۳۴} است. اهب هینلر و مک‌کارتی^{۳۵} نیز می‌شود.

اهب گنوستیک - کسی که مستعد درک والاتر است - برنامه رستگاری خود را افساء می‌کند: «ما به دنیا آمده‌ایم، تا وال سفید را بکشیم.» و اگر شر چهل است، پیامبر معرفت، تجسم خیر است و میانجی اراده نیک. این مرد به همان اندازه فهمش اسیر تقدیر است. کسی است که رستگاریش یک برتری است... فرزند خداست. انتخاب او حالت خدایی بر روی زمین به او می‌دهد. اهب مانوی، دنیا را بین خیر و شر تقسیم می‌کند. او برای مبارزه بر ضد این شر مشخص، همه توانش را به کار می‌گیرد. وال سفید را جای جادوگران، یهودی‌ها و سرخ‌ها بگذارد.

اهب پارسا خود را کارگزار خداوند بر روی زمین قلمداد می‌کند. صورت الهی بدون شرکت فعالانه شکاکان و بدون نام‌نویسی برگزیدگان برای سرکوبی شر و پیروزی خیر کمال نمی‌یابد. و خیر هم همان نفس است که مسلح به دانش، خیر را از شر تشخیص می‌دهد. و سرانجام اهب، رمانتیک نیز هست که آرمان ذهنی خود را به عنوان ارزشی جهانی تصور می‌کند.

در حقیقت، هدف تنفر که این چنین با شور و شوق تعقیب می‌شود، چیزی نیست جز ظاهری فریبنده که با دیوانگی رهبر متجلی می‌شود. همان طور که ملویل می‌نویسد:

«اهب در دل انتقام و حشتاکی برای آن وال پرورانده بود و این انتقام‌جویی از آن جهت شدیدتر شده بود که او به علت این بیماری دیوانه‌وار خود، عاقبت به آنجا رسید که نه تنها همه غم‌ها و گرفتاری‌های جسمی خود را در آن وال می‌دید، بلکه تمامی نویدی‌های روحی و فکری خود را نیز با آن یکی کرده بود. وال سفید به صورت دیوانگی خاص او پیش رویش شنا می‌کرد و تجسم همه عوامل بدخواهی بود که برخی مردان ژرف‌اندیش احساس می‌کنند درونشان را می‌خورد.»

حال دیگر به ریشه‌مسأله دست یافته‌ایم. وال سفیدی وجود ندارد! این ظیفی است که در تخیل اهب موج می‌زند. طرحی که اهب ریخته، شرارت

اوست که به آن شکل مادی بخشیده تا عمل تنفر و دیوانگی‌اش را توجیه کند. این اهب است بر ضد اهب. دقیقاً همان طور که استارباک می‌گوید «... ولی بگذار اهب از اهب حذر کند، از خودت حذر کن پیرمرد...» شرارت در نهاد کاپیتان است که او آن را به وال منتقل کرده است. اهب می‌خواهد از بی‌گناهی صرف فرد آمریکای شمالی حمایت کند. او نماینده خداست و دشمن شر. اهب می‌خواهد خود را ورای شر احساس کند و از احساس‌های گناه خلاصی یابد. او همه شرارت‌ها را به وال نسبت می‌دهد.

در حقیقت اهب کالونیست هم هست و برای فرد آمریکای شمالی، این همان کلید اصلی است که احساس کرده از همان آغاز ورود به دنیا از اصل و ریشه با گناه آلوده شده است. حال این مردی که به گناه خود واقف است، دو راه بیشتر در پیش ندارد: یکی پذیرفتن گناه و احساس این که با سایر افراد بشر وضعی مشترک دارد و راه دیگر نپذیرفتن گناه و توجیه بی‌گناهی‌اش. با پذیرفتن گناه می‌تواند با دنیا و برادری، نوعی پیوند ایجاد کند، ولی کالونیست این کار را وسیله خاصی می‌داند برای جدایی انسان از انسان. این مکتب در خدمت آن است تا هر کس را از دیگری جدا کند، از راه نوعی رستگاری که همیشه باید فردی باشد. نجات «من» و نه هرگز رستگاری و نجات «ما». زمینه اخلاقی در همین جاست که ملویل نمایش درد انگیز خود را بر آن پایه‌گذاری می‌کند. ملویل نه تنها حالت ناگوار فرد آمریکای شمالی را در اهب زنده کرده، بلکه انسان جدیدی را در شخصیت او متجلی ساخته است. نویسنده، ما را در تنگنا می‌گذارد تا بین خودپسندی انسان به مثابه یک فرد، و حس همبستگی او به عنوان یک موجود اجتماعی، یکی را برگزینیم. اهب شق اول را انتخاب می‌کند.

«شر» در اهب چیست که او هویتش را در موبی دیک می‌بیند؟ و نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن چیست؟ شر نخوت است. ملویل با صدای بلند آن را غرور مهلک می‌نامد. وضع نخستین اهب به عنوان کاپیتان کشتی وال‌گیری کافی است تا این جنبه را برابمان روشن کند. جست‌وجوی اهب برای روشنایی است... برای روغن وال است. این آدم تحمل‌ناپذیر، در مبارزه با همان چیز، لویاتان^{۳۶} سفید را آشکار می‌کند. اینجا پندار ملویل درباره اسطوره صریح است.

«خدا به دادت برسد پیرمرد! تو فکر می‌کنی در خودت مخلوقی آفریده‌ای و کسی که فکر زیاد وادارش کرده تا از خود پرومته‌ای بسازد؛ و هرکسی که برای همیشه از آن قلب تغذیه می‌کند. آن کرکن همان مخلوقی است که او می‌آفریند.»

اهب بزرگ‌نماست، چونان خدای اسطوره‌ای که می‌خواست به انسان صدایی وام دهد، اما با این کار به قلمرو انسان تجاوز کرد. اهب با وسوسه

نفس «خود را با خدا یکی کردن» آشناست. اما این امر تنها با نمایش عملی فوق انسانی سخت، آلوده با انتقام خدای کالوین میسر است. او باید موبی دیک را بکشد.

این پرومته آمریکای شمالی صاحب نخوت به ایده مسیحایی آغشته می‌شود. (به استاریک می‌گوید من ناخدای سرنوشت‌هایم. من طبق دستور عمل می‌کنم.) با شور و شوق از پاکی خود به طریق وهم و وسواس شز که گناهش را بیرون می‌ریزد دفاع می‌کند. این پرومته که با همه نژادها در زیر شمه‌هایش گرفتار در هذیان شخصی خود بر کشتی سوار می‌شود؛ این مبارز مانوی و گنوستیک، توانای تشخیص بین دنیای عینی و دنیای نفس خویش را از دست داده است. اینها همگی، واقعیت موثق زندگی اوست و نتیجه بدیهی نخوتش، گناهش و سرپیچی‌اش. ملویل متوجه است تا از همان صفحه‌های نخستین کتاب، افسانه نارسیسوس را پیش ببرد که قادر به درک «تصویر عذاب‌دهنده و آرام» نیست و سرانجام به هوای تصویری که از آن خود اوست در آب می‌پرد و غرق می‌شود. نارسیسوس - یا آن گونه که اکثر تعریف کرده‌اند - نامتعادلی بین شخصیت و دنیای عینی، حاصل نخوت اهب است. ملویل درصدد است تا این نگرش را به اثبات برساند. در نقطه‌ای از داستان، اسماعیل در پست دیده‌بانی خود، جذابیت دریای گسترده را احساس می‌کند که در کشاکش امواج و از میان تاریکی، بازتاب یک ردیف از تصاویر دقیق او را به نظرش می‌آورد. وقتی اختلاف بین وجود خود و دنیا، اختلاف بین اسماعیل و اقیانوس را بررسی می‌کند، چنان مبهوت می‌شود که در آستانه سقوط قرار می‌گیرد. اهب از توجه این اختلاف باز می‌ماند. نخوت، او را از دنیا جدا کرده است. دنیایش، دنیایی تخیلی شده که از بعضی و کینه تغذیه می‌کند. هیچ گاه دنیای واقعی را نمی‌بیند. او لایتاهی را در منتهای ترین ظرف، یعنی زندگی یک مرد محبوس کرده است. او در پشت این آینه، تنها می‌تواند تصویر خود را بسازد، یا به طور مبهم سایه‌وال را که مالک فردیت او شده است؛ با این حس که او (اهب) دنیاست، احساس نیاز می‌کند تا بر آن وال تسلط یابد. از این رو کاپیتان با نفس خود به خواب مصنوعی می‌رود. با خیره شدن بر نماد سکه طلای اسپانیایی کوبیده‌شده بر دکل اصلی کشتی ابراز شگفتی می‌کند: «برج محکم که اهب است؛ کوه آتشفشان که اهب است؛ شجاعت، بی‌باکی و پرنده‌پیروز، که آن هم اهب است؛ همه اهب است.» همان نماد سبب می‌شود تا مرد پارسی - یعنی فتح‌الله - آتش را به چشم شعاع خود بنگرد. پپی زنگی، نامکنی دانش را بفهمد و اسماعیل تقسیمات دنیای دوگانه را منعکس کند. استاب به این موضوع بیندیشد که با چه مقدار طلا، چه اندازه توپون خرید، ولی اهب، همه چیز را با خود یکی می‌کند.

بیلا

نخوت و خودبینی، دوقلوهای طبیعی هستند. اگر از این دیدگاه بنگریم، رمان موبی دیک از فردگرایی و فلسفه‌های ضداجتماعی انتقاد کاملی ارائه می‌کند که به نوعی شالوده‌ای است برای دنیای جدید و به ویژه ایالات متحده لاک، برکلی^{۳۷} و هیوم^{۳۸}. زیرا اگر واقعیت چیزی بیشتر از درک من از آن واقعیت نیست، اگر درک من دنیا را تعریف می‌کند، اگر تنها ماده ذهنی شخص، اساس آگاهی است، پس من آزادم تا درک خود را به همه کس تحمیل کنم. ضمانت دیگری از حقیقت ندارم. از همین روست که اهب بر سر آزادی نفس می‌ایستد و با تجاوز به آزادی دیگران کار را پایان دهد؛ دیگرانی که تنها برای این وجود دارند که اهب به موجودیت‌شان آگاه‌شان می‌کند. پس همه آنان چیزی بیشتر از فعالیت جوهر ذهنی اهب نیستند. در این واقعه اهب ممکن است ترتیب مرگ و زندگی انسان‌ها را هم بدهد.

«... و اهب تنها در میان میلیون‌ها مردم زمین می‌ایستد. همسایگانش نه خدایانند و نه انسان‌ها! سرما! سرما! من می‌لرزم.» بدین سان ملویل نخوت کاپیتان و تنبیهی را که متحمل می‌شود خلاصه می‌کند. از این رو موبی دیک پژواکی از غنی‌ترین سنت ادبی - اخلاقی است. بیماری اهب هوبریس یونانی است؛ نخوت بیش از اندازه‌ای که هماهنگی بین انسان و جهان را برهم می‌زند. هوبریس برای یونانی‌ها مظهر تجاوز و بی‌عدالتی و متضاد «دیک»، روح عدالت و سوفوروسین حالت معنوی بود که محدودیت‌های انسان را نادیده می‌گیرد. اگر نابودکردن یکی از همزادها در هوبریس الزامی است، پس مبارزه‌ای است با رب‌النوع. گفته داریوش در نمایشنامه «ایرانیان» اثر آئشیل ممکن است سرلوحه خوبی برای موبی دیک باشد: «تا زمانی که هوبریس گل می‌کند، میوه‌اش کوری و محصولش با اشک بسیار برداشته می‌شود... نوس نخوت بیش از اندازه را با انتقام سیاست می‌کند و دلایل موجه می‌طلبد.»

توسیدیس^{۳۹} در کتاب «جنگ پلوپونزی» می‌نویسد که: «هوبریس روح خوش‌بینی و انجام کار متهورانه را در مردم بیدار می‌کند.» بگذارید میزان این خرد کلاسیک را در زمینه موبی دیک بسنجیم. ملویل نویسنده‌ای است که بی‌گناهی خود را از آمریکای شمالی بودن جدا می‌کند و توانایی خود را در توصیف شر، نخوت و تجاوز به حریم دیگران به نمایش می‌گذارد. ولی در همان حال اشتهایش برای انجام کاری متهورانه تیز شده است. آیا در این موضوع می‌توان تردیدی داشت که اهب متها درجه منفی بودن وضع بشر را نشان می‌دهد؟ با این وجود آیا خوانندگان بی‌شمار موطن ملویل که اهب‌گراتر از خود اهب هستند، اکثر و به طور قطع در هیئت جسمانی اهب، اثبات باشکوه ارزش‌های فردی و نماد شر و ظلمت را در وال سفید نمی‌نگرند؟ با این حال ملویل نخستین نویسنده‌ای است در ایالات

متحده که آن خوش‌بینی را که کشور بر آن بنا شده رد می‌کند و ما از گفته‌های پو^{۴۰} هم چشم‌پوشی نمی‌کنیم که دیدگاهش در مقایسه با نظر ملویل بی‌اندازه خصوصی است. جدا از این حالت‌ها، نویسنده در ایالات متحده به گروه ستایش‌گران فردگرایی خوش‌بینانه پوسته که میراث کسانی چون امرسون، تورو^{۴۱} یا وایتمن^{۴۲} است. ملویل با تصاویر مؤکد به ملتی که جفرسون «برگزیده خدا» توصیفش کرده؛ ملت خودسری که عقیده دارد نخستین محرک آینده است، پاسخ می‌دهد که چنین یقین‌هایی را می‌توان رهبری کرد. قدرت بدون مسئولیت، نخوتی که کور می‌کند. جایگزینی هدف‌های بوج، بت‌های فردی محض برای هدف‌های حقیقی انسان. قربانی کردن نیکی‌های مشترک بر محراب آزادی مجرد فردی. کاهش نمودار زندگی تاریخی برای جنگی مانوی بین طرف خوب (ایالات متحده) و دشمنان اجتناب‌ناپذیرش، طرف بد (دشمنان ایالات متحده)، تنهایی جمعیت، اتم‌گرایی جامد، آشفتگی نظر شخصی و حقیقت عمومی، بهت‌زدگی اساسی در برابر حقیقت دیگران تا زمانی که این شیوه خاص نگرستن آمریکای شمالی بر دنیا را تأیید نمی‌کند و... در نتیجه حقیقت دیگران زیر سؤال می‌رود و ممکن است نابود شود. در حقیقت کاپیتان اهب در زمان ما هم زنده می‌ماند.

در نیمه قرن نوزدهم کتاب ملویل با جهان‌شناسی آمریکای شمالی‌ها سر سازگاری نداشت و مورد بی‌مهری قرار گرفت. نویسنده به زندگی ادامه داد، اما در گمنامی و فراموشی و سرانجام در تنهاترین وضع ممکن از دنیا رفت. تا بالاخره در قرن ما، پس از آن که آمریکای شمالی به دست دوس پاسوس^{۴۳}، فاکنر^{۴۴}، درایزر^{۴۵}، آندرسن^{۴۶}، لوییس^{۴۷}، بیرد^{۴۸}، ویلن^{۴۹} و میلز^{۵۰} و جدانش‌بده‌جوری برانگیخته شده بود، موبی‌دیک اجازه یافت تا سر از زیر خاکسترها به در آورد؛ کتاب ققنوس ملتی که برای ابد با بی‌گناهی بدرود می‌کند.

با توجه به ادبیات قرن نوزدهم، داستایوفسکی یگانه نویسنده‌ای است که در درک خطرهای بی‌شمار مانوی‌گری، شک‌گرایی و فردگرایی پرومته‌وار از ملویل فراتر رفت. این که در آثار ادبیات روسی، تجاوز همواره مقدم بر همه چیز و مضمون جنایت مفرط و ساری است، امری تصادفی نیست و این که هوبریس، فرهنگی است که در آن جنایت پرورده می‌شود، باز هم امری اتفاقی نیست (راسکولنیکوف^{۵۱}، استاوروگین^{۵۲}، ورهونوسکی^{۵۳} و ایوان کارامازوف^{۵۴}). داستایوفسکی در پایان هر داستان، شخصیت تجاوزکننده را قدرت می‌دهد تا گناهی را که مرتکب شده به گردن بگیرد و خود را سزاوار تنبیه بداند؛ به همین نحو تطهیر می‌تواند به دست کسی چون (سونیا^{۵۵}، ملت روس) انجام گیرد. اما در کار ملویل هیچ کس گناهی را که

مرتکب شده به گردن نمی‌گیرد و تمامی جاشوهای پکوبود در برابر جناح موبی‌دیک و پنجه قهار آن درهم می‌شکند، تا این که سرانجام در قعر کفن وسیع دریا غرق می‌شود. همه ما در برابر هر فردی برای هر چیزی مسئولیم. این خصلت بارز نویسنده روسی است. دنیای موبی‌دیک فاقد این مرکز حیاتی داستایوفسکی‌وار است. باز کویبیکگ که الکن‌وار در این باره چیزی می‌گوید و پدر ماپل^{۵۶} در نخستین موعظه باشکوهش، آنجا که مشکلات اطاعت از احکام خدا را توصیف می‌کند، می‌گوید که اگر فرمان خدا را ببریم، ناگزیر بایستی از فرمان خود سرپیچی کنیم. ملویل همگام با بزرگترین ارواح قرن گذشته، پرده سنگین مثبت‌گرایی و وجدان طبقه متوسط را کنار می‌زند تا یک بار دیگر برای پرسش‌های اساسی بشر پاسخی بیابد. او شبیه مارکس، داستایوفسکی و نیچه هم‌عصر ماست.

چه کسی از بلایا جان سالم به در می‌برد؟ اسماعیل! او به تنهایی و یکباره از منزلت شخصی خود متناهی‌بودن آگاه می‌شود. اسماعیل تنها فرد مخالف نخوت دیوانه‌وار اهب است. اسماعیل صدای همبستگی است. را کویل^{۵۷} که شور و شوق یافتن فرزندان کشتی شکسته را دارد، اسماعیل را که به تابوت شناور کویبیکگ چنگ انداخته، بلند می‌کند و تنها یتیم دیگری پیدا می‌کند. دوستی اسماعیل با کویبیکگ وحشی، طی کار روزانه نضج می‌گیرد که جنبه همبستگی آن با فردگرایی و خودبستگی کاپیتان منافات دارد. ظرفیت در همین جاست که می‌توان فراز و نشیب‌های وضع ناپایدار انسانی را با دیگران سهیم کرد. هوش اهب به اندازه‌های تیز و نافذ نبوده که به این حقیقت توجه کند. وال ناشناس ساق پای عاجش را شکافته است. کاپیتان مغرور اختیاری ندارد، جز این که به نجار کشتی اعتماد کند. او فریاد می‌زند: «آه زندگی!! این منم در اینجا، مغرور چون خدای یونانی. با این حال برای یک تکه استخوان که روی آن بایستم، مدیون این آدم بی‌کله مانده‌ام. نفرین به آن بدهی درونی که با دفتر و دستک هم از بین نمی‌رود.» باز هم نخوب به طور مقتضی راه بین هوش و وظیفه را مسدود می‌کند. هوبریس اهب برای انسان ذلت می‌آورد. کاپیتان باور دارد که بشر در شرایط پستی و ناکسی شکل می‌گیرد. اهب ویرانگر، رؤیای بزرگ برادری آمریکای شمالی است.

سرانجام نخوت اهب حالتی سخت دیوانه‌وار و شیطانی به خود می‌گیرد. زوبین‌اندازان مشرک، هنگام ساختن زوبین برای شکار موبی‌دیک رگ‌های خود را می‌زنند تا آهن را در خونشان تمعید دهند. اهب در آن حال که آهن بدخواه با صدای سوزش، خون تمعید را می‌بلعد به حال هذیان می‌غرد: «من تو را نه به نام پدر بلکه به نام ابلیس تمعید می‌دهم.»^{۵۸} ملویل ما را با معنای خود مواجه می‌کند. نویسنده موبی‌دیک به ما

۴۶. جمله‌ای از دی.اچ. لاورنس نویسنده انگلیسی

27. Perseus
28. Cellini (1500-1571)
29. Emerson (1803-1882) شاعر و نویسنده آمریکایی
30. Gnostic
31. Manichaeism
32. Puritan
33. Calvin بنیانگذار کالوینیسم در قرن شانزدهم که علیه کلیسای کاتولیک قام کرد.
34. Lock (1632-1704) فیلسوف انگلیسی
35. McCarthy
36. Leviathan
37. Berkeley (1687-1753) فیلسوف پندارگرا که منکر شناخت عینی بود
38. Hume, David (1711-1776) فیلسوف و تاریخ‌نگار اسکاتلندی
39. Thucydides (460-395 B.C) تاریخ‌نگار ایتالیایی
40. Poe, Edgar Allan داستان‌نویس، شاعر و منتقد آمریکایی
41. Thoreau, Henry David (1817-1862) نویسنده و طبیعی‌دان آمریکایی
42. Whitman, Walt (1819-1992) شاعر آمریکایی
43. Dos passos (1896-1970) داستان‌نویس، زندگی‌نامه‌نگار و سفرنامه‌نویس آمریکایی
44. Faulkner, William (1897-1962) داستان‌نویس آمریکایی
45. Dreiser, Theodore (1871-1945) نویسنده، شاعر نمایشنامه‌نویس و روزنامه‌نگار آمریکایی
46. Anderson, sherwood (1876-1941) نویسنده، شاعر و مقاله‌نگار آمریکایی
47. Lewis, Sinclair رمان‌نویس آمریکایی
48. Beard, Charles Austin (1874-1948) تاریخ‌نگار و مقاله‌نویس آمریکایی
49. Veblen, Thorstein (1857-1929) اقتصاددان و جامعه‌شناس آمریکایی
50. Mills
51. Raskolnikov
52. Stavrogin
53. Verhovensky
54. Karamazov
55. Sonya
56. Mappel
57. Raquel
58. "Ego non baptiso te in momine patris, sed in momine diaboli".

می‌گوید که: انتخاب کنید. بین خودتان و برادرتان انتخاب کنید. راه نخست، راهی است که با نفس پرستی و خوشنودی ظاهری، شما را به غیرواقعی بودن و پراکندگی دنیا سوق می‌دهد. راه دوم از حالت ناپایداری خودتان به رستگاری ناب، به شناخت دنیا و انسان‌ها، به اعتماد شما به مردم و اعتماد آنان به شما منتهی می‌گردد. این دو سرچشمه است که زندگی از آنها آب می‌گیرد. انتخاب کنید. این خط استوای تقسیم‌کننده‌ای است بر فراز سکه طلای اسپانیایی.

این است سرگذشت مبارزه کاپیتان اهب بر ضد موبی‌دیک یا وال

سفیید. ■

یادداشت‌ها:

1. Homer شاعر یونانی، خالق ایلیاد و ادیسه
2. Camones (1952-80) شاعر پرتغالی، خالق لوسپاد
3. Narcisus جوان زیبارویی که با دیدن تصویر خود در آب عاشق و شیدای خود شد و سرانجام دسترسی به معشوق در آب افتاد و غرق شد.
4. Arete
5. Bunyan
6. Houston
7. Crocket
8. Queenqueg
9. Nantucket
10. Straits
11. Peleg
12. Bildad
13. Quaquer
14. Nordic
15. Horn
16. Polynesian
17. Ayacucho شهری در پرو، نزدیک صحنه نبردی (۱۸۲۴) که باعث استقلال پرو از اسپانیا شد.
18. Maipu
19. Starbuck
20. Baltazar
21. Pert گروهی از فرقه زرتشتیان هند
22. Parsi
23. Saint Elmo
24. Pip
25. D.H. Lawrence